

امکان و استحاله استناد به قرآن از دیدگاه امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه

مجتبی محمدی مزرعه شاهی^۱، مجتبی انصاری مقدم^۲، رضا اسحق مسکونی^۳، مهدیه اسحق مسکونی^۴

^۱استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

^۲دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، پژوهشگر و مدرس دانشگاه (نویسنده مسئول)

^۳فارغ التحصیل کارشناسی ارشد نهج البلاغه دانشگاه کاشان

^۴فارغ التحصیل کارشناسی ارشد علوم قرآنی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

چکیده

امیر المومنین علیه السلام در سخنان خود به طور عام و در نهج البلاغه به طور خاص اشارات زیادی به فضائل قرآن کریم نموده‌اند و در جمع میان منابع مورد استناد، اصالت را به قرآن داده‌اند. در مجموع سخنان امیرالمومنین علیه السلام می‌توان فهمید که قرآن کریم کتاب هدایت، وسیله جدایی حق از باطل و استناد به آن برای آن کس که با محتوای قرآن آشنا باشد، باعث پیروزی است. در برابر این همه اشارات زیبا، حضرت در خطاب به ابن عباس زمانی که او را برای محاجه باخارج می‌فرستند به او توصیه می‌فرمایند، «لا تخصمهم بالقرآن فإن القرآن حمال ذو وجوه تقول و یقولون و لكن حاججهم بالسنة فإنهم لن یجدوا عنها محیصا» با آیات قرآن با آنها محاجه نکن، چرا که قرآن تاب معانی مختلف و امکان تفسیر گوناگون دارد تو چیزی می‌گوئی و آنها چیز دیگر، لکن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها بحث نما که در برابر آن پاسخی نخواهند یافت. حال این شبهه پیش می‌آید با اینکه قرآن کریم کتاب هدایت است، پس چرا نمی‌توان گروهی گمراه را با استناد به آن هدایت کرد؟! این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که چرا حضرت در نامه ۷۷ نهج البلاغه ابن عباس را از احتجاج به قرآن باز می‌دارد در حالی که سایر نامه‌ها، حکمت‌ها و خطبه‌ها افراد را به قرآن و استناد به آن فرا می‌خوانند. در این جستار که به روش توصیفی تحلیلی و مبتنی بر مطالعات منابع دینی است به این نتیجه رسیده‌ایم که امیر المومنین علیه السلام بنا به دلایلی خاص ابن عباس از احتجاج به قرآن با خوارج منع کرده‌اند که بخشی از این دلایل عبارتند از: احتمال صراحت در مقصود نداشتن برخی آیات قرآن کریم مانند «لیس کمثله شیء»، احتمال به نتیجه نرسیدن بحث با خوارج از طریق قرآن کریم، احتمال معنی کردن و تاویل آوردن برای قرآن برحسب امیال و نظرات فردی، صراحت در مقصود داشتن سنت مانند این روایت که «علی با حق است و حق با علی است» که هیچ جای بحثی باقی نمی‌گذارد، تاویلات گوناگون داشتن قرآن که هر کس یک تاویل آن را بیان می‌کند، وجود آیات متشابه در قرآن که منظور آنها مشخص نیست. همه این دلایل باعث شده تا امیر المومنین علیه السلام احتجاج با سنت را در بحث با خوارج به احتجاج با قرآن ترجیح دهند.

واژه‌های کلیدی: امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، نامه ۷۷، قرآن کریم، امکان و استحاله، استناد به قرآن.

مقدمه

قرآن کریم کتاب هدایت، طریق روشن، هادی به نور و باز دارنده از ظلمت است. قرآن کتابی است که در آن تمام علوم مورد نیاز بشر آمده و درمان تمام دردها در آن است و شفا بخش دل هاست. در معارف ائمه اطهار علیهم السلام همواره مراجعه به قرآن توصیه شده است و تاکید شده در فتنه ها که تشخیص حق و باطل سخت می شود به قرآن پناه ببرید. امیرالمومنین علیه السلام هم در نهج البلاغه بارها به فضائل قرآن اشاره نموده اند و قرآن را کتاب هدایت دانسته اند که هرگز یاران خود را تنها نمی گذارد، کتابی که مبنای استدلال است برای کسانی که از آن استفاده می کنند. حضرت در سخنان خود مسیر راست و چپ را مسیر گمراهی دانسته و راه میانه را صراط مستقیم می دانند و فرموده اند که قرآن به آن (راه میانه) توصیه می کند. اما در نامه ۷۷ نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام به یکباره ابن عباس را از استناد و احتجاج به قرآن در مقابل خوارج باز می دارد و از ابن عباس می خواهد تا از سنت با خوارج احتجاج کند. بررسی این نامه به ما امکان می دهد تا بفهمیم دلیل امیرالمومنین علیه السلام از این منع و آن توصیه به ابن عباس، چه مسأله ای می تواند باشد و می توان فهمید که آیا قرآن از هدایت گروهی به دلیل گمراهی شدید آنان ناتوان است؟ یا دلایل دیگری دارد که امیرالمومنین ابن عباس را از احتجاج به قرآن باز می دارند و او را به احتجاج به سنت دعوت می کنند.

الف) امکان استناد به قرآن در نهج البلاغه

در این قسمت به صورت گزینشی به نمونه ای خطبه، نامه و کلمات قصار که در زمینه استناد به قرآن فراهم آمده، اشاره شده است:

۱. جامعیت قرآن کریم

در نهج البلاغه، امیر المومنین علیه السلام بحث جامعیت قرآن را بارها مطرح کرده اند که به نمونه های از آن اشاره می شود. هم اکنون کتاب پروردگار شما در میان شما است، حلال و حرامش آشکار و فریضه ها و مستحبات و ناسخ و منسوخ، و مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثلها، مطلقها و محدودها، محکمت و متشابهاتش همه معلوم است، مجملات آن به برکت محکمت و آیات روشن، تفسیر شده، نکات پیچیده آن (در پرتو آیات دیگر) واضح است و آنچه را که پیمان معرفت آن از همه گرفته شده، معلوم است و نیز آنچه بندگان موظف به آگاهی از آن نیستند (مانند کنه ذات خدا) آشکار است، قسمتی از احکام در کتاب خدا (برای مدتی محدود) الزام شده و ناسخ آن در سنت پیامبر آمده، و بعضی در سنت واجب شده در حالی که قبلا در کتاب خدا (برای مدت محدودی) ترک آن مجاز بوده، و بعضی در اوقات معینی واجب است و بعضی وجوب آن در آینده از بین رفته است، محرمات آن از هم جدا است: یک قسمت، گناهان کبیره است که کيفرش را آتش قرار داده، و قسمتی صغیره است که غفرانش را برای آن مهیا ساخته، و برخی انجام کمش مقبول و مراحل بیشترش در وسعت (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱). در خطبه های نهج البلاغه، مکرر در باره اهمیت و عظمت قرآن بحث شده است و هر یک از این سخنان ناظر به مطلبی می باشد. در این جا مولا علی علیه السلام بحث جامعی در باره جامعیت قرآن مطرح فرموده است، زیرا هدف اصلی امام علیه السلام این بوده که این نکته را بیان کند که اگر رسول خدا (ص) از میان مسلمانان رفته، کتاب جامعی در میان آنان به یادگار گذارده که برنامه زندگی معنوی و مادی، فردی و اجتماعی آن ها را در تمام جهات تنظیم و تبیین می کند. نخست می فرماید: و کتاب پروردگارتان (قرآن) را در میان شما به یادگار گذاشت (کتاب ربکم فیکم). سپس به نکاتی در مورد جامعیت قرآن و ویژگیهای آن اشاره می فرماید:

- حلال و حرام الهی و واجبات و مستحباتش را روشن و آشکار کرده بود (می بینا حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله).

در این جمله اشاره با احکام پنجگانه معروف شده است، فرائض اشاره به واجبات، فضائل اشاره به مستحبات، حرام اشاره به محرمات و حلال، مباحات و مکروهات را شامل می شود.

- ناسخ و منسوخ آن را نیز بیان کرده است (و ناسخه و منسوخه). منظور از ناسخ و منسوخ، احکام جدیدی است که نازل می‌شود و احکام قدیم را از بین می‌برد و این تنها در عصر رسول خدا (ص) واقع شد که درهای وحی باز بود و دگرگونی در احکام امکان داشت. پاره‌ای از احکام گر چه در ظاهر به صورت حکم مطلق بود ولی در باطن، مقید و مخصوص وقت معینی بود و پس از پایان آن وقت، حکم نیز پایان یافت و حکم جدید که به آن ناسخ گفته می‌شود نازل گشت.

- مباح و ممنوع آن را نیز روشن ساختیم. (و رخصه و عزائم). این تعبیر ممکن است اشاره به همان باشد که در علم اصول و فقه امروز معروف است که هر گاه واجب یا حرامی برداشته شد گاه تبدیل به اباحه می‌شود.

- خاص و عام آن را توضیح داده است (و خاصه و عامه). خاص احکامی است که همه مسلمین را شامل نمی‌شود مانند حکم حج که مخصوص افراد مستطیع است و عام مانند دستور نماز است که همه را شامل می‌گردد: «وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ».

- پندها و مثل‌هایش را تبیین کرده است (و عبره و امثاله). عبر از ماده عبرت از ریشه عبور گرفته شده، به همین دلیل هنگامی که انسان حادثه‌ای را می‌بیند و از آن عبور کرده و مصداق‌های دیگری را در نظر می‌گیرد به آن عبرت گفته می‌شود و قرآن مجید پر است از تواریخ انبیا و اقوام پیشین که به عنوان درس عبرت بیان شده و جای جای آن‌ها آموزنده و پر معنی است. امثال می‌تواند اشاره به مثل‌هایی باشد که در قرآن مجید آمده و آن نیز فراوان است، مانند: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ (ابراهیم/۲۴)» آیا ندیدی چگونه خداوند مثالی برای سخن پاک گفته است و آن را تشبیه به درخت پاک و پاکیزه‌ای می‌کند (که پر بار و پر ثمر است).

- مطلق و مقید آن را روشن ساخته است (و مرسله و محدوده). مطلق احکامی است که بدون قید و شرط بیان شده، مانند: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا (بقره/۲۷۵)» خداوند خرید و فروش را حلال کرده و مقید حکمی است که با قید و شرطی بیان شده، مانند: «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ (نساء/۲۹)» تجارتی که از روی رضایت شما بوده باشد.

- نیز محکم و متشابه آن را معین فرموده (و محکمه و متشابهه). محکم اشاره به آیاتی است که دلالت آن کاملاً روشن است مانند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (توحید/۱)» بگو اوست خدای یکتا و متشابه، آیاتی است که در ابتدای نظر نوعی ابهام و پیچیدگی دارد هر چند به کمک آیات دیگر قرآن تبیین می‌شود، مانند «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (قیامه/۲۳)» چشمها در آن روز به پروردگارش می‌نگرد که در پرتو آیاتی که می‌گویند خداوند مکان و جهت و جسم ندارد و دیده نمی‌شود ابهام ظاهری آن بر طرف می‌گردد، مانند: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (انعام/۱۰۳)» چشم‌ها او را درک نمی‌کند و او چشم‌ها را ادراک می‌نماید.

- مجملات قرآن با بیان رسول الله تفسیر شده و غوامض آن با سخنانش تبیین گشته است (مفسراً مجمله و مبیناً غوامضه) مجمل مانند آیاتی است که دستور به نماز می‌دهد و رکعات و ارکان آن را تفسیر نمی‌کند اما پیامبر اکرم (ص) آن‌ها را شرح می‌دهد و غوامض مانند حروف مقطعه قرآن است که در احادیث اسلامی تبیین شده است. فرق میان غوامض و متشابهات شاید در این باشد که متشابهات دارای معنی و مفاهیمی در ابتدای نظر می‌باشد ولی غوامض، تعبیراتی است که در بدو نظر کاملاً مبهم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۵۳).

نامه امام علیه السلام به حارث همدانی:

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه، حلالش را حلال بشمر، و حرامش را حرام، آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده است تصدیق کن از (حوادث) گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت گیر، چرا که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است، و پایانش بنخستین آن ملحق می‌گردد، اما تمام آن گذرا و ناپایدار است. (صبحی صالح، ۱۳۸۶، نامه ۶۹).

این بخشی است از نامه طولانی امام (ع) به حارث همدانی، که اوامری در آن فرموده، و از چیزهایی نیز او را منع کرده است، محور سخن بر اساس تعلیم اخلاق پسندیده و آداب نیکو است:

- به ریسمان قرآن چنگ زند. کلمه الحبل (ریسمان) استعاره است، مقصود آن است که باید مطابق قرآن عمل کرد.
- از قرآن پند بگیرد: یعنی او را به گونه‌ای پند دهنده خود بداند که فرمان و نظر او را بپذیرد، زیرا او راهنمای به حق و به راه راست است.
- حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام شمارد. توضیح آن که آنچه در قرآن از حلال و حرام وجود دارد باور داشته باشد که حلال و حرام است و پایبند بدین عقیده باشد و بدان عمل کند.
- امور حقی که پیش از او بوده است یعنی جریان گذشته روزگاران و حالات پیامبران با امتهایشان که قرآن کریم نقل کرده است، باور و تصدیق کند، تا بخوبی از آن درس عبرت بیاموزد (همان، ج ۵، ص ۳۷۱).
- بدانید در قرآن علوم آینده، و اخبار گذشته، داروی بیماری‌ها و نظم حیات اجتماعی شما است (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۵۸).

در اینجا منظور از درد، نقایص و رذایل اخلاقی است، و برای درمان اینگونه توصیه می‌شود و (درمان آن‌ها مواظبت بر فضیلت‌های علمی و عملی است که قرآن کریم مشتمل بر آن‌هاست) مقصود از نظام ما بین مردم، قانونهای شرع و آیینهای سیاسی حکمت‌آمیزی است که نظام جهان و استقامت امور مردمان بر آن‌ها استوار است (بحرانی، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۴۹۹).

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: من زبان او (قرآن) می‌باشم و خبر می‌دهم شما را از معارف و احکامی که در اوست آگاه باشید که در قرآن علم چیزهایی است که بعد از این می‌آید از احوال قیامت و در اوست اخبار پیغمبران و امم ماضیه و در اوست دواء درد جهل شما از معارف و احکام و در اوست سبب انتظام امور شما از صلاح معاش و معاد و منافع زندگانی در آن است (نواب‌لاهیجی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۸).

- در قرآن، اخبار پیشینیان و مسیر حوادث آینده و حکم و دستور بین شما آمده است (صبحی صالح، ۱۳۸۶، حکمت ۳۱۳).
- در قرآن خبر آنچه پیش از شما بوده است و آنچه بعد از شما خواهد بود و حکم آنچه بین شماست. خبر آنچه پیش از شما بوده است (نسل‌های گذشته) و خبر آنچه بعد از شما خواهد بود (توصیفات قیامت). حکم آنچه بین آن‌هاست (احکام پنجگانه واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح) و قضاوت در نزاع‌ها (همان، ص ۶۵۲؛ فریدخراسانی، ۱۳۶۷، ص ۳۹۷).

۲. روشنگری قرآن کریم

امیرمومنان علی علیه السلام همواره قرآن را در مسایل مشتبّه روشنگر دانسته‌اند و در ظلمات فتنه‌ها به آن تمسک جسته‌اند که به نمونه‌هایی از روشنگری قرآن از نظر امیر المومنین اشاره می‌شود: «(قرآن) نوری که خاموشی ندارد، چراغی که افروختگی آن زوال نپذیرد، دریائی که اعماقش را درک نتوان نمود، راهی که گمراهی در آن وجود ندارد، شعاعی که روشنی آن تیرگی نگیرد، فرقان و جدا کننده حق از باطلی که درخشش دلیلش به خاموشی نگراید، بنیانی که ارکان آن منهدم نگردد، بهبودی بخشی که با وجود آن، بیماری‌ها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست ندارند و حقی که مددکارانش خذلان نبینند. قرآن معدن ایمان است و مرکز آن، چشمه‌های دانش است و دریا‌های آن، منابع عدالت است و غدیرهای آن، پایه‌های اسلام است و بنیان آن، نهرهای زلال حق است و سرزمین‌های مطمئن آن، دریائی ست که بهره‌گیران تشنه‌کام، آبش را تمام نتوانند کشید، و چشمه‌هایی است که از آن کم نتوانند کرد، محل برداشت آبی است که هر چه از آن بر گیرند کم نمی‌شود، منزلی است که مسافران، راه آن را گم نمی‌کنند، نشانه‌هایی است که از چشم سیر کنندگان پنهان نمی‌ماند و کوهساری است که (دید) رهگذران را به خود متوجه ساخته) از آن نمی‌گذرند. خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، باران بهاری برای قلب درک کنندگان، و جاده وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که پس از آن، بیماری باقی نمی‌ماند، نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود، ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن، پناهگاهی است که قله بلند آن مانع

دشمنان، نیرو و قدرتی است برای کسی که به آن چنگ زند، محل امنی است برای هر کس که به آن وارد شود، راهنمایی است برای آنکه به آن اقتدا کند، انجام وظیفه‌ای است برای آن کس که مذهب خویش گرداند، برهانی است برای کسی که به گفته‌هایش استدلال کند، شاهد و گواهی است برای آنکه از آن سخن بگوید، پیروزی و غلبه است برای افرادی که با آن استدلال نمایند، نجات دهنده‌ای است برای کسی که حامل آن باشد و به آن عمل کند، مرکب راهواری است برای کسی که آن را به کار گیرد، نشان‌های است برای کسی که با آن علامت گذاری کند، سپری است برای آن کس که لباس رزم بپوشد، دانشی است برای کسی که حفظ کند، گفتار پر ارزشی است برای آنکه روایت کند و حکم و فرمانی است برای کسی که قضاوت به عهده گیرد» (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۹۸). در این فراز، مزایای کتاب الله را بیان می‌کند و اشاره می‌نماید به علو قدر و عزت شأن قرآن کریم:

- «نوری که خاموش نمی‌شود چراغهایش» قرآن نور هدایت است از ظلمات جهل همچنان که با نور مصباح رهنمائی می‌شود از ظلمت تاریکی.

- «چراغی که فرو ننشیند شعله‌هایش» قرآن مجید چراغیست فروزان که پرتو هدایتش خاموش نمی‌شود، دائما خلاق باهتداء به قرآن و استضاءه نورش هدایت می‌یابند

- «دریائی است بی پایان که قعرش درک نمی‌شود» قرآن مجید حاوی نکات دقیق است که عقول از رسیدن به حقایقش ناتوان است و دارای جواهر نفیسه علوم و حکم است به غوآصان بحر معانی.

- «راهیست با وسعت که سالکش را گمراهی نیست» سالکان کعبه جلال بتفهم مقاصد قرآنی گمراه نمی‌شوند.

- «شعاعی است که تاریکی نپذیرد نورش» یعنی حقایق نورانی قرآن را ظلمات شبهه و تلبس باطل نپوشد. «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید. الفصل ۴۲/۴۱».

- «فرقانیست که خاموش نمی‌شود برهان آن» یعنی قرآن فارق است میان حق و باطل با براهین ساطعه و بینات جلیه که نور برهانش خاموش نمی‌شود.

- «بنائیست استوار که شکست نپذیرد پایه‌هایش» تشبیه کرده قرآن را به بنیان محکم بجهت و انتظام معانی که خلل نپذیرد به شبهه‌ها همچنان که بنیان مرصوص را از باد و باران گزند نباشد.

- «شفائیست که بیم ندارد مرض‌های آن» یعنی قرآن شفا بخش است با ابدان و ارواح، بدون خوف و بیم و پر واضح است که تدبیر آیات قرآن و تفهم اسرارش شفاء بخش نفوس است از امراض جهل و ضلال و رذائل اخلاق و این شفائیست که خوف و هراس مرض ندارد. اما شفاء با ابدان با تجربه و عیان دیده شده و ثابت گردیده و اخبار و آثارش درخواص سور و آیات وارد شده: کافی - باسنادش، ابو عبد الله ع از پدرانش نقل میکند که مردی به پیغمبر ص شکایت نمود از درد سینه‌اش، پیامبر ص فرمود: استشف بالقرآن - استشفاء بنما با قرآن که خداوند عز و جل می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ يُونُس ۵۷».

- «عزتیست که مغلوب نمی‌شود یاورانش». «حقّی است که خوار نمی‌گردد یارانش توضیح-مقصود از انصار و اعوان قرآن مسلمانان عارف بحق و عامل باحکامش هستند که با براهین قرآنی بهمگان غالب آیند.

- «پس قرآن معدن و مرکز ایمانست». «چشمه‌ها و دریاهای علم است» انواع علوم از قرآن افاضه می‌شود مانند فیضان آب از چشمه‌ها.

- «باغها و جویباران عدل است» (ریاض) جمع روضه بمعنی گلستان، (غدران) جمع غدیره، گلستان مرکز گلهای شکفته و انواع فواکه و دلگشا و فرحبخش است. همچنین است قرآن مجید، گلهای رنگارنگ علم و دل شکیب و لذت بخش.
- «پایه‌ها و بنیان اسلام است» استعاره نموده بلفظ اثافی از قرآن بجهت استقرار و ثبات اسلام به قرآن.
- «بیابان‌ها و حوض‌های حق است» استعاره نموده بلفظ اودیه از قرآن بجهت پهناوری معانی و حقائقش، همچنان که بیابان پهناور جایگاه نباتات سر سبز و خرم است قرآن مجید نیز جایگاه معانی طیبه و سر سبز حقایق است.
- «دریائست بی پایان که آبش تمام نمی‌شود» یعنی معانی و حقائق قرآنی دریائی است بی پایان هر چه تشنگان حقایق از آن بکشند تمام نمی‌شود و پایان نیابد.
- «چشمه‌هائست که خشک نمی‌کنند آنرا آب کشندگان»، «سرچشمه‌هائست که تمام نمی‌کند آنرا آب برندگان»، «منزله‌هائست که کم نمی‌کند راه آنرا سفر کنندگان» یعنی مقامات و منازل علوم و حکم است که طالبان و مسافران این طریق گم نمی‌شوند.
- «و نشانه‌هائست که نابینا نمی‌شود از آن رهروان». «و قلّه‌هائست که در نمی‌گذرد از آن قصد کنندگان». «قرار داده آنرا خداوند سبحان مایه سیرابی تشنگان علم» همچنان که تشنه سیراب می‌شود به آب، تشنگان علم سیراب می‌شوند از منبع علم قرآنی.
- «بهار قلب‌های فقیهان همچنان که به سر سبزی و خضارت بهاران، قلب‌ها دلگشا و فرح‌زا می‌شود دل‌های فقهاء به نضارت قرآنی مبتهج می‌گردد. «مقصد راههای صلحاء».
- «نوری که دیگری آن تاریکی نیست» یعنی نور هدایت است پر فروغ که حق را از باطل جدا نموده تا مشوب بباطل نگردد.
- «رشته‌ایست که دست آویزش محکم» یعنی هر که چنگ و تمسک بقرآن بنماید نجات می‌یابد.
- «پناهگاه‌یست بلند» یعنی قرآن مجید پناهگاه استوار و بلندی است که هر که پناهنده آن باشد مانع می‌باشد وی را از گزند و بدی. «موجب عزتست به کسی که دوستش دارد». «امن و امانست کسی را که داخلش گردد».
- «هادی است کسی را که اهتمام بآن نماید». «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (اسرا/۹)» این قرآن مجید هدایت می‌نماید به ملت و دین مستقیم. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره/۲)» این کتاب که شکی در آن نیست وسیله هدایت است پرهیزگاران را.
- «عذر است کسی را که منتسب بوی باشد» یعنی کسی که خویشتن را بقرآن منتسب بنماید و اهل قرآن باشد به تفهیم معانی و عمل به اوامر قرآن پوزش خواه اوست از لغزش. «برهانست به متکلماتش» یعنی هر که محاجه و مباحثه با قرآن بنماید براهینش ساطع و غالب آید.
- «شاهد است بهر کس که مخاصمه و استدلال بآن نماید». «موجب غلبه است به کسی که حجت از قرآن آورد». «حامل است حاملان خویش را» یعنی کسانی که در این دنیا حامل قرآنند به قرائت و حفظ و عمل، قرآن ایشان را حمل می‌کند بدار رضوان و غرفات جنان.
- «مرکب است مر کسی را که بکار بدارد آنرا» یعنی کسی که قوانین قرآنی را بکار بسته قرآن وی را نجات می‌دهد از عذاب همچنان که مطیه و مرکب راکبش را از شداید طرق نجات می‌بخشد.

- «آیت و نشان‌هایست کسی را که توسّم بوی نماید» یعنی بتدبّر آیات و امثال قرآنی عبرت بگیرد. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ (حجر/۷۵)» یعنی اخذ علامت کند با قرآن.

- «سپر و وقایه است کسی را که قرآن را سپر خود سازد»: یعنی قرآن مجید سپر و وقایه می‌شود کسی را که به قرائت و حفظ و عمل بقرآن تستر نماید، زیرا آن از مکاره دنیا و آخرت سپر می‌باشد.

- «علمت به آن که حفظ کند قرآن را» یعنی قرآن علم کامل است باحوال مبداء و معاد مر کسی را که تعقل و تدبّر بنماید و در خزانه قلبش محفوظ بدارد.

- «حدیث است کسی را که روایتش کند» قرآن حاوی قصص و اخبار گذشتگان و آینده است و بهترین قصّه‌ها و احادیث است هر که سخن از وی گوید شیرین‌ترین حدیث و زیباترین سخن می‌باشد. قال الله تعالى: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (زمر/۲۳)».

- «حکم است برای کسی که حکم با قرآن بنماید» یعنی قضاوت و حکم در میان خلائق حکم الهی ائی است حقّ و مقبول (مدرس وحید، ج ۱۲، صص ۲۳۲-۲۲۵)

خداوند می‌فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ: در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم، و نیز می‌فرماید: «تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ» در قرآن بیان همه چیز آمده است. و یادآور شده است که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می‌کنند و اختلافی در آن وجود ندارد چنانکه می‌فرماید: «اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند» قرآن دارای ظاهری زیبا و شگفت انگیز و باطنی پرمایه و عمیق است، نکات شگفت آور آن فانی نگردد و اسرار نهفته آن پایان نپذیرد هرگز تاریکیهای جهل و نادانی جز به آن رفع نخواهد شد (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۸).

۳. هدایت‌گری قرآن کریم

امیرمومنان علی علیه السلام قرآن را هدایت گر به صراط مستقیم می‌دانند، صراطی که کژی در آن راه ندارد و باز دارنده از ظلمات است که برای توضیح بیشتر مواردی را که امیرمومنان به هدایت گری قرآن اشاره داشته اند به اختصار اشاره می‌کنیم:

«قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته‌ها است، و در آن بیندیشید که بهار قلب‌ها است، از نور آن شفا بجوئید که شفای دل‌های بیمار است، آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید که سود بخشترین سرگذشت‌ها است» (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۱۰). قرآن را فرا بگیرید که همانا آن بهترین سخن است. روایت شده است (فضیلت حافظ قرآن) از امام صادق علیه السلام: حافظ قرآنی که به آن عمل بکند با ملائکه بزرگوار و نیک همنشین است. و در قرآن تفقه کنید که قرآن بهار دلهاست و خداوند متعال مذمت کرده است کسانی را که در قرآن اندیشه نمی‌کنند: آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند یا اینکه بر قلب‌ها قفل زده شده است؟ و درباره فضیلت قرآن (الکافی) از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در این قرآن نشانه‌های هدایت است پس شخص چشم خود را خوب [در آن] بگرداند و دیده خود را برای نور بگشاید زیرا که اندیشیدن حیات قلب انسان بصیر است مانند آن که شخص با استمداد از نور در تاریکی راه می‌رود. «پس از نور آن مدد بجوئید که آن همان شفای سینه‌هاست» از مرض‌های اخلاق رذیله و از مرض‌های ظاهری و باطنی. «و آن را به نیکی تلاوت کنید زیرا سودمندترین قصه هاست» برای بشر. اما سودمندترین بودنش پس روایت شده است (باب قرآنت قرآن کافی) از امام صادق علیه السلام: قرآن عهد و پیمان خداوند است به سوی خلقت و شایسته است که انسان مسلمان در آن عهدنامه نظر کند و بخواند روزانه پنجاه آیه از آن را. و از امام سجاد علیه السلام روایت شده است: آیات قرآن گنجینه است. پس هرگاه که باز شد سزاوار است که ببینی در آن چیست (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، صص ۱۱۰-۱۰۹). آگاه باشید این قرآن پند دهنده‌ای است که انسان را نمی‌فریبد، هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخن‌گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. هر کس با قرآن مجالست کند از کنار آن با «زیادی» یا «نقصانی» بر می‌خیزد: زیادی در هدایت، یا نقصان از کوردلی و جهل آگاه باشید هیچکس پس از داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد، و

هیچکس پیش از آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت، بنا براین از قرآن برای بیماری‌های خود شفا و بهبودی بطلبید، و برای پیروزی بر شدائد و مشکلات از آن استعانت جوئید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است، پس آنچه می‌خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید، هرگز بوسیله کتاب خدا از مخلوق چیزی درخواست نکنید (و آنرا وسیله رسیدن به آرزوهای مادی خود قرار مدهید) زیرا چیزی که بندگان به وسیله آن به خدا تقرب جویند محترم‌تر از قرآن نیست و بدانید قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته، و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که قرآن در قیامت شفاعتش کند مورد شفاعت قرار می‌گیرد. و هر کس، قرآن از او شکایت کند گواهی بر ضد او پذیرفته می‌شود، در روز قیامت گوینده‌ای صدا می‌زند: «آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده جز آنان که بذر قرآن افشاندند». پس شما از بذر افشاندن قرآن و پیروان آن باشید، با قرآن خدا را بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید. و هر گاه (نظر شما بر خلاف قرآن بود) خود را متهم کنید، و خواسته‌های خویشتن را در برابر قرآن نادرست بشمارید (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۷۶). انحراف به راست و چپ گمراهی و ضلالت است، راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق است، قرآن و آثار نبوت همین طریق را توصیه می‌کند، و سنت پیامبر نیز بهمین راه اشاره می‌نماید و سرانجام، همین جاده مقیاس کردار همگان است، راه همه باید به آن منتهی گردد. (همان، خطبه ۱۶). (الیمین و الشمال مضلة و الطريق الوسطی هی الجادة) طرف راست و طرف چپ هر دو راه ضلالت است و راه میانه جاده راست است. مراد از راه میانه شریعت است و مراد از طرف راست افراط و غلو است، یعنی بیرون رفتن از حسد و مراد از طرف چپ تغریط است، یعنی تقصیر کردن. حاصل این کلام آن است که آنچه پیغمبران از خدای تعالی آورده‌اند و به مردم رسانیده‌اند از معارف و اعتقادات و اوامر نواهی و اعمال و حرام و حلال و غیر ذلک که شریعت عبارت از آن است، طریق حق و راه راست و جاده وسطی و صراط مستقیم است. سلوک آن طریق فرض عین و لازم مطلق است چنان که در خبر آمده که (خیر الامور اوسطها) بهترین راهها راه میانه است و مخالفت آن (جاده وسطی) خطا و ضلالت است، خواه آن مخالفت افراط و غلو و تعدی باشد مثل اعتقاد نصیری که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خدا اعتقاد دارند و خواه تغریط و تقصیر باشد مثل اعتقاد سنی که آن حضرت را بعد از حضرت رسول امام نمی‌دانند و مثل اعتقاد خوارج و نواصب که به آن حضرت بغض و عداوت می‌ورزند و از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است (هلاک شدند در باره من دو طایفه یکی آن که در محبت من غلو کند به مرتبه [ای] که مرا به الوهیت و ربوبیت نسبت کند و دیگری آن که مرا ترک کند و به من بغض و عداوت ورزد). علیها ما فی الکتاب و آثار النبوة؛ هر چه در کتاب خداست دلیل و هادی است بر جاده شریعت از مقاصد الهیه و معارف حقیقیه و اعمال مرضیه و اوامر و نواهی و آثار النبوه و سنت پیغمبر نیز بر آن راه شریعت واقع است (آملی، ۱۳۵۵، ص ۲۹۹۹). خداوند منهج و طریق اسلام را برگزید و حجت‌ها و دلائل آن را بیان کرد (قرآن را فرو فرستاد) که ظاهرش علم و باطنش حکمت، و نوآوری‌های آن پایان نگیرد. و شگفتی‌هایش تمام نمی‌شود در آن برکات و خیرات همانند سرزمین‌های پر گیاه در اول فصل بهار، فراوان است و چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها فراوان دارد در نیکی‌ها را جز با کلیدهای آن نتوان گشود و تاریکی‌ها را جز با چراغ‌های آن، فروغ نتوان بخشید. خداوند در این قرآن مناطق ممنوعه خود را (محرمات) را تعیین کرده و موارد مباح و حلال خویش را نشان داده است. در این کتاب الهی درمان است برای شفا جویان و بی‌نیازی است برای بی‌نیازی طالبان (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۵۲).

خداوند تعالی روش و طریقه خود را انتخاب کرد و دلائل خود را از علوم ظاهری و حکمت‌های باطنی بیان کرد. غرائب آن تمام نمیشود و عجائب آن پایانی ندارد. خداوند از بین راه‌ها راه اسلام را انتخاب نمود و دلائل و براهین آن را آشکار کرد که آن دلائل صحت اسلام و حق بودن را ثابت میکند. آن دلائل عبارت است از: علم ظاهری و حکمتی باطنی که انسان متفکر آن را کشف میکند و منطق سلیم به سوی آن هدایت می‌کند. امور شگفت آن پایان ندارد و عجائب آن تمام شدنی نیست. انسان بعد از یک جولان طولانی و بحث و جستجو اکنون دوباره به عظمت اسلام و تمدن اسلام و قوانین و شریعت آن اعتراف می‌کند و این عقل راهی ندارد جز اینکه اعتراف کند که اسلام دین عقل است که با نادانی و بیسوادی و سحر و... مبارزه می‌کند (در آن باران‌های بهاری [آرویانده] نعمت‌ها و چراغ‌های تاریکی‌هاست) ضمیر به قرآن بازگشت می‌کند و گفته شده است که به اسلام

بازگشت می‌کند... قرآن را به باران‌های بهاری که طبیعت را شاداب می‌کند و باعث ازدیاد خیر و نعمت می‌شود تشبیه کرده است و شکی نیست که قرآن دل‌ها را صفا می‌دهد و آن را به حرکت در می‌آورد و مردم را به سمت عمل صالح و دفاع از مستضعفین بر می‌انگیزاند و همچنین قرآن عقل را نورانی می‌کند و با آموزه‌هایش جهل را برطرف مینماید و پرده را از مقابل چشمها کنار می‌زنند پس آن چراغ قلبها و روشن کننده تاریکی‌ها و ظلمت‌ها و برطرف کننده جهالت‌های آن است... (خیرات گشوده نمی‌شود مگر با کلیدهای آن و تاریکی‌ها روشن نمی‌شود مگر با چراغ‌های آن) یعنی هیچ خیری نیست مگر از راه قرآن و دلایل و براهینی که در آن است که ما را به خدا می‌رساند و به سمت او راهنمایی می‌کند که در مقابل انسان راه نجات را می‌گشاید. همچنین تاریکی نادانی برطرف نمی‌شود و پرده از مقابل دیده‌گان و بصیرت‌ها کنار نمی‌رود مگر با آن تعالیم و احکامی که در قرآن است، زیرا قرآن خطاب خداوند به انسان است و راهنمای سعادت و کلید پیروزی است هر که طلب خیر کند آن را جز در کتاب الله و قانون خدا و آن چه که در آن است نمی‌یابد و کسی که بخواهد نادانی خود را برطرف کند تنها آن چه که در این کتاب است این کار را انجام می‌دهد. شاهد این مطلب این است که امت اسلامی آن روز که قرآن را فراگرفت و بدان عمل کرد به عزت و پیروزی و کرامت و فتح رسید و آن روز که دست از قرآن شست و عمل به آن را کنار گذاشت در همه عرصه‌ها شکست خورد... (از تغییر و دگرگون ساختن آن جلوگیری کرده و راه طاعت آن را بازگذاشته است. در آن دوی شخص دواجو و کفایت شخص پناه‌جوست) مراد از (حمی) محرمات است. پس منع نمود با نهی‌ها و منع‌ها که محرمات آن مباح شمرده شود و همچنین آن را مهیا کرد تا در آن خرامیده شود به این صورت که احکام و آداب و قوانین آن را آسان نمود زیرا آن را به زبان عربی نازل کرد که ما آن را می‌فهمیم و درک می‌کنیم... و هرکس که طالب شفاست در آن شفای او وجود دارد. خداوند فرموده است: «و از قرآن نازل می‌کنیم آنچه را که برای مومنین شفا و رحمت است» و در آن همچنین مطالب کافی است برای کسی که به دنبال چنین چیزی است... هر کس طالب عزت و کرامت است و هرکس طالب بزرگی‌های دنیا است و هر کس طالب آخرت است در آن مطلوب خود را می‌یابد (موسوی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۸۵). خداوند کتابی هدایت کننده و راهنما (برای انسان‌ها) فرستاده، نیکی و بدی-خیر و شر را آشکارا در آن بیان فرمود بنا بر این راه خیر و نیکی را در پیش گیرید که هدایت می‌شوید، و از شر و بدی اعراض کنید تا در جاده مستقیم قرار گیرید فرائض فرائض، در انجام آن‌ها کوتاهی نکنید که شما را بسوی بهشت می‌برند، خداوند محرماتی قرار داده که بر کسی پوشیده نیست، و آنچه را حلال فرموده در آن عیبی دیده نمی‌شود احترام مسلمان از تمام آنچه در پیشگاهش محترم است بالاتر شمرده، و حفظ حقوق مسلمانان را بوسیله اخلاص و توحید، تضمین کرده است (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۶۷). شایسته است اشاره شود که قرآن کریم قبل از هر چیزی در صدد کاشتن ایمان در دلها و به بار نشاندن آن است زیرا ایمان است که محرک و انگیزه انسان برای انجام خیرات و ترک شرور است و به خاطر تعلیم و تربیت نفوس بر طبق ایمان امر و نهی کننده خداوند متعال در کتابش از مثل زیاد استفاده کرده است: «در این قرآن هر مثلی زده ایم تا آن‌ها متذکر شوند (زمر/۲۷)» (مغنیه، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۴۸۸).

۴. اصالت قرآن کریم

امیرالمومنین علیه السلام با توجه به جایگاه و شناختی که از قرآن داشتند و به عظمت شان آن کاملاً واقف بودند در جمع میان منابع مورد استناد در یک موضوع همواره اصالت را به قرآن کریم می‌دادند که برای مثال به نمونه‌هایی از این سخنان اشاره می‌شود. هنگامی که امام (ع) آماده حرکت برای نبرد با خوارج بود، یکی از یارانش گفت: ای امیر مؤمنان از آن می‌ترسم که اگر در این ساعت حرکت کنی، به مراد خویش نرسی» این سخن را که می‌گویم از «علم نجوم» الهام می‌گیرد. امام علیه السلام در پاسخ چنین فرمودند: گمان می‌کنی تو آگاهی از آن ساعتی که اگر در آن ساعت کسی حرکت کند با ناراحتی روبرو خواهد شد و می‌توانی از آن ساعتی که هر کس در آن براه افتد زیان می‌یابد او را با خبر کنی کسی که در این گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است (صبحی صالح، ۱۳۸، خطبه ۷۹). حضرت در نامه به مالک اشتر والی و منصوب خود در مصر این گونه عمل می‌کنند: (نخست) او (مالک اشتر) را به تقوا و ترس از خداوند، ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا (قرآن) به آن امر شده است فرمان می‌دهد و می‌فرماید: متابعت کن اوامری را که در کتاب الله آمده، از فرائض و

واجبات و سنت‌ها، همان دستوراتی که هیچکس جز با متابعت آن‌ها روی سعادت نمی‌بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آن‌ها در شقاوت و بدبختی واقع نمی‌شود (صبحی صالح، ۱۳۸۶، نامه ۵۳). آگاه باشید کسی که به این شعار (شعار خوارج، شعار اغواگر و تفرقه‌انداز) دعوت کند گر چه زیر این عمامه من باشد، وی را بکشید. اگر به آن دو نفر (ابو موسی و عمرو عاص) حکمیت داده شد تنها باین خاطر بود که آنچه را قرآن زنده دانسته زنده سازند، و آنچه را محکوم به مرگ نموده نابود کنند. و احیاء قرآن این است که دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل کنند و میراندن آن پراکندگی و جدائی از آن است، پس اگر قرآن ما را به سوی آن‌ها بکشاند آنان را متابعت می‌کنیم و اگر آنان را به سوی ما سوق دهد باید تابع ما باشند. ای بی اصل‌ها شری براه نینداخته‌ام و شما را از واقعیت سرنوشت‌تان نفریفته‌ام و چیزی را بر شما مشتبه نساخته‌ام، رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند، ما هم از آن‌ها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند (ولی متأسفانه) آن‌ها عقل (و ایمان) خویش را از دست دادند، حق را ترک کردند در حالی که خوب آنرا می‌دیدند اما جور و ستم با هوس‌های آن‌ها سازگار بود لذا با آن همراه شدند در حالی که پیش از این که آن‌ها آن داوری ظالمانه را ابراز دارند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۲۷۹).

۵. حکم بودن قرآن کریم

این خطبه نشان دهنده ارزشی است که علی بن ابی طالب برای قرآن قائل است و در اختلافات آن را حکم قرار می‌دهد در عین اینکه اعتقاد دارد این قرآن صامت است و قرآن ناطق خود حضرت است و از این طریق به همه می‌فهماند چه قرآن حکم قرار گیرد و نظر قرآن اعمال شود و چه سنت پیامبر در هر دو صورت حق با او خواهد بود. این خطبه این چنین است: در آن هنگام که خوارج مسأله «حکمیت» را انکار کردند امام (ع) فرمود: ما افراد را حکم قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم. ولی این قرآن خطوطی است که در میان جلد پنهان است، با زبان سخن نمی‌گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسان‌ها می‌توانند از آن سخن بگویند. هنگامی که آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن میانمان حاکم باشد. ما گروهی نبودیم که به کتاب خداوند سبحان پشت کرده باشیم. در حالی که خدای بزرگ فرموده: «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید» ارجاع دادن اختلاف به خدا این است که کتابش را حاکم قرار دهیم و ارجاع اختلافات به پیامبرش به این است که به سنتش متمسک گردیم، هر گاه به راستی کتاب خدا به داوری طلبیده شود، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم (و به حکم قرآن از همه شایسته‌تر برای خلافتیم) و اگر سنت پیامبر حکم گردد ما سزاوارترین و برترین آن‌ها به سنت او هستیم. (بنا بر این در هر حال حق با ما است). اما این که می‌گویند: چرا میان خود و آن‌ها مدتی در تحکیم قرار داده‌اید تنها برای این بود که بی خبران در جستجوی حقیقت بر آیند، و آن‌ها که آگاهند به مشورت پردازند شاید خداوند در این فاصله کار این امت را اصلاح کند، و راه تحقیق حق به روی آن‌ها بسته نشود تا در جستجوی حق عجله نکنند و تسلیم نخستین فکر گمراه کننده نگردند (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۲۵).

۶. ضرورت عمل به دنبال شناخت قرآن کریم

حضرت علی علیه السلام همواره مسلمانان را به شناخت قرآن دعوت کرده است و خود حضرت در سخنان خود که قرآن را معرفی کرده زمینه این شناخت را فراهم آورده است. اما به دنبال تاکید شناخت بر این نکته نیز تاکید فرموده اند که عمل به قرآن باید به دنبال شناخت آن مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت شناختی که به دنبال آن عمل نباشد هیچ ارزشی ندارد و باعث خسران است. خدا را خدا را در توجه به «قرآن»، نکند دیگران در عمل بآن از شما پیشی گیرند. (صبحی صالح، ۱۳۸۶، نامه ۴۷). و خدا را خدا را یاد کنید درباره قرآن. دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی نگیرند پس هر انسانی باید ملازمت داشته باشد بر حفظ احکام قرآن و تلاوت قرآن تا دیگری بر او سبقت نگیرد و این [عبارت] مثل فرمایش خداوند است «پس در آن مسابقه دهندگان مسابقه دهند» و «در نیکبها مسابقه دهید» (حسینی شیرازی، ج ۴، ص ۱۲۷). حقی که شما به گردن ما دارید: عمل به کتاب خداوند و سنت پیامبر علیه السلام و قیام به حق و ترقیع سنت اوست (خطبه ۱۶۹). در توضیح این خطبه

آمده است: و خبر دهم مردم را از حقی که به گردن ما دارند و آن عمل بر طبق کتاب خداست، آنگونه که امر کرده است در مورد حلال و حرام آن و بپا داشتن واجبات آن و حرام دانستن محرمات آن و اجرای احکام آن و بر ماست عمل کردن بر طبق سیره رسول خدا در افعال و تقریر ایشان و برخیزیم برای احیای سنت رسول خدا و مسیر او را ادامه دهیم (موسوی، سیدعباس، ۱۳۷۶ ج ۳، ص ۱۰۸).

۷. حجیت قرآن کریم

قرآن حجت خداوند متعال بر تمامی انسان‌ها که بعد از آن هیچ عذری از کسی پذیرفته نیست و همه باید تابع اوامر و نواهی قرآن کریم باشند، در مقابل فرمان‌های باز دارنده آن بایستند و با فرمان‌های امر کننده آن حرکت نمایند. امیر المومنین علیه السلام در سخنان خود بارها به حجت بودن قرآن بر بندگان اشاره فرموده اند که نمونه‌هایی از آن در ذیل اشاره می‌شود. قرآن فرمان دهنده‌ای است باز دارنده، ساکتی است گویا و حجت خداوند است بر مخلوقاتش، خداوند پیمان عمل به قرآن را از بندگان گرفته، و آنان را در گرو دستورات آن قرار داده، نورانیت آن را تمام، و دینش را با آن کامل ساخته است. و پیامبرش را هنگامی از این جهان برد که از رساندن احکام و هدایت قرآن به خلق فراغت یافته بود. بنابراین خداوند را آن گونه بزرگ بشمارید و تعظیم کنید که خود بیان کرده، چه این که خداوند چیزی از دینش را بر شما مخفی نداشته، و هیچ مطلبی که مورد رضایتش و یا ناخشنودیش باشد را وا نگذاشته، جز این که نشان‌های آشکار و آیه‌ای محکم که از آن جلوگیری یا به سوی آن دعوت کند برایش قرار داده است، رضایت و خشم و قانون او در گذشته و حال و آینده در باره همه یکی است. بدانید خداوند هیچگاه از شما خشنود نمی‌شود به کاری که بر پیشینیان به خاطر آن خشم گرفته و هرگز بر شما خشمگین نمی‌شود به کاری که پیشینیان انجام می‌دادند و خشنود می‌شد، شما در راهی آشکار قدم بر می‌دارید و همان سخن می‌گوئید که مردان گذشته شما گفته‌اند. خداوند نیاز دنیای شما را به مقدار کافی در اختیارتان گذاشته و به شکر نعمت‌ها تشویق و ترغیب‌تان نموده، و ذکر و یاد خود را بر زبانتان واجب ساخته است. (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۸۳). امام علیه اسلام قرآن کریم را از دیدگاه‌های مختلف به صفات متضادی توصیف فرموده است، مانند آمر (امر کننده) و زاجر (نهی کننده) و اطلاق این دو بر قرآن بر سبیل مجاز و از باب گذاشتن نام سبب بر مسبب است، زیرا امر و نهی کننده خداوند است، همچنین قرآن را صامت (خاموش) و ناطق (گوینده) خوانده، و اطلاق واژه ناطق بر قرآن به طریق مجاز است، زیرا ناطق خداوند است که به زبان قرآن سخن می‌گوید و این اطلاق از باب گذاشتن نام متعلق بر متعلق است. این که فرموده است قرآن حجت خدا بر خلق است برای این است که مشتمل بر وعد و وعید، و بیانگر غرض خداوند از آفرینش انسان و آنچه از او خواسته است می‌باشد و نیز رفع عذر و اتمام حجت است چنان که قرآن می‌فرماید: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف/۱۷۲) «تقدیر سخن امام (ع) این است که: «أَخَذَ عَلَيْهِمُ مِيثَاقَ بَمَا فِيهِ» یعنی خداوند از آنان بر عمل به آنچه در قرآن است پیمان گرفت. فرموده است: «و ارْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ» یعنی خداوند آنان را در گرو عمل به قرآن و وفای به این پیمان قرار داده، چنان که فرموده است: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (فتح/۱۰) «در جمله اُتَمَّ به نوره مراد نور هدایت خداوند بر خلق است، و نوری را که خداوند تمام و کامل فرموده، نور نبوت است که در آیه شریفه «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» (توبه/۳۲) به آن اشاره شده است، إطفاء و یا خاموش کردن نور خدا، عبارت از سخنان ناروایی است که مشرکان در باره پیامبر خدا بر زبان جاری می‌کردند و می‌گفتند: او آموزش دیده، دیوانه، جادوگر و دروغ‌گوست، و قرآن افسانه‌های پیشینیان است که او آن‌ها را نوشته است. جمله اُکَمَل به دینه نیز دارای همان معنایی است که برای اُتَمَّ به نوره ذکر شد (بحرانی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۷۳۰). کتاب خدا را محکم بگیرید زیرا رشته‌ای است محکم و نوری است آشکار داروی شفا بخش و پر منفعت و سیراب کننده‌ای است که عطش (تشنگان حقیقت) را فرو می‌نشاند. هر کس به آن تمسک جوید او را نگاه می‌دارد و هر کس به دامنش چنک زند نجاتش می‌دهد، کژی در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد و منحرف نمی‌گردد و خطا نمی‌کند تا پوزش بطلبد تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی سامعه نگردد (و هر قدر آنرا بخواند و تکرار کنند باز روح پرورتر است و شیرینیش دلپذیرتر) کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته، و آن کس که

به آن عمل کند (بر دگران) پیشی گرفته (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۵۶). سپس امام (ع) مردم را به مواظبت بر کتاب خدا و تمسک به آن ترغیب، و اوصافی را در فضیلت قرآن به شرح زیر بیان می‌فرماید:

- این که قرآن حبل متین است: واژه حبل (ریسمان) استعاره است، وجه مناسبت این است که همان گونه که ریسمان وسیله نجات برای کسی است که بدان چنگ زند، قرآن نیز برای کسی که بدان تمسک جوید سبب رهایی از سقوط در درکات دوزخ است، واژه متین (استوار) ترشیح این استعاره است.

- قرآن نور مبین است: واژه نور نیز استعاره است، بدین مناسبت که قرآن انسان را در طریق سیر الی الله به مقاصد حقیقی راهنمایی می‌کند، و از ظلمت سرگردانی رهایی می‌دهد.

- قرآن شفای نافع است: یعنی شفا بخش درد نادانی است. همچنین (ریّ النّاقع) به معنای این است که تشنگان را از آب زندگی جاوید مانند علوم و کمالاتی که باقی و پایدار می‌ماند سیراب می‌گرداند.

- این که قرآن برای کسی که به آن چنگ زند نگهدارنده و برای آن که بدان دست آویزد رهایی است، معنای این عبارت شبیه همان است که در ذیل جمله قرآن حبل متین است گفته شد.

- قرآن کژ نیست تا راست شود زیرا مانند آلات و ادوات محسوس نیست.

- قرآن منحرف نمی‌شود تا پوزش بخواهد، یعنی مانند حاکمان از او خواسته شود که خشنودی مردم را تأمین و به حق بازگشت کند.

- این که قرآن با تکرار قرائت و کثرت استماع کهنه نمی‌شود: یعنی کثرت گردش آن بر زبان‌ها و ورود پیاپی آن به گوش‌ها آن را کهنه نمی‌گرداند، و این از ویژگی‌های قرآن کریم است، زیرا هر سخنی چه نثر و چه نظم هنگامی که زیاد خوانده شود بر گوش‌ها سنگین و زشت می‌آید جز قرآن کریم که همواره تازگی دارد و در همه ادوار هر اندازه بیشتر خوانده و تکرار می‌شود، دلنشینی و حسن و زیبایی آن افزون‌تر می‌گردد، شاید راز این امر، کثرت اسرار و مطالب مهمی است که قرآن حامل آن‌ها بوده و آگاهی بر آن‌ها جز برای افرادی معدود میسر نیست، در عین حال اوج فصاحت و شیرینی و گواری محتوای آن است (بحرانی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۸۲). کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچگاه زبانش از حق گوئی خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که پایه‌هایش هرگز فرو نمی‌ریزد، و نیرومندی است که یارانش شکست نمی‌خورند. این کتاب خدا است که با آن می‌توانید حقایق را ببینید و با آن سخن بگوئید و به وسیله آن بشنوید، بعضی از آن از بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی گواه برخی دیگر است در باره خدا سخنی به خلاف نگفته و کسی که با آن مصاحبت کند وی را از خدا جدا نمی‌سازد (گویا) میان خود توافق بر خیانت و کینه ورزی نموده‌اید و همچون مزبله‌ای که گیاه بر آن می‌روید آثارش در میان شما ظاهر شده. در دوستی و دلبستگی به آرزوها با هم متفق شده‌اید و در کسب ثروت به دشمنی پرداخته‌اید شیطان شما را در سرگردانی انداخته و غرور برای شما هلاکت ببار آورده، خدای را برای خود و برای شما بیاری می‌طلبم (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۱۳۳).

گویا این بخش از خطبه در زمینه نکوهش بر ترک اوامر خداوند و مخالفت با احکام اوست، و ظاهراً واو در آغاز کلام برای حال است، و مانند این است که می‌فرماید: شما مرتکب این کارها می‌شوید و حال این که کتاب خداوند در میان شما گویاست، و تعبیر بین أظهر کم کنایه از وجود قرآن در میان آنان است که سزاوار است بر آن اعتماد کنند و بدان استناد جویند، استعاره واژه ناطق برای قرآن به اعتبار این است که نوشته همواره حکایت از مقصود دارد همچنان که برای ناطق نیز گوینده مقصود است، و این که زبان قرآن خسته نمی‌شود و از گفتار باز نمی‌ماند، ترشیحی بر این استعاره، و کنایه از این است که کتاب خدا همواره گویا، و در تمام زمان‌ها و دوران‌ها بیانگر و روشنگر است، احتمال می‌رود که مراد از زبان قرآن، خود آن حضرت باشد که مجازاً اطلاق فرموده است، زیرا در واقع اوست زبان قرآن که سست نمی‌شود، و در بیان مقاصد و اهداف آن کوتاهی نمی‌کند، همچنین استعاره واژه بیت (خانه) به اعتبار این است که قرآن مانند خانه که از ساکنانش حفاظت می‌کند، نگه دار کسانی است

که در حفظ حدود آن می‌کوشند، و به احکام آن عمل می‌کنند، و مراد از ارکان قرآن: قانونهای کلی، و اوامر و نواهی و رهنمون‌ها و پندهایی است که نظام جهان بر اساس آن‌ها پایه‌گذاری شده است، و این قاعده‌ها و قانونها هیچ گاه از میان نخواهد رفت، زیرا این احکام و نظام کلی صلاحیت و شایستگی دارد که در همه زمان‌ها پا بر جا و برقرار باشد، و از بر سبیل مجاز به کار رفته و از باب اطلاق نام لازم بر ملزوم آن است، زیرا حفظ و عمل به قرآن مستلزم عزت و شرفی جاوید است که هرگز گرد خواری و مذلت بر دامن آن نمی‌نشیند، مقصود از أعوانه (یاران آن) خداوند و فرشتگان و پیامبران و دوستان خداوند است، و آن‌ها هستند که هیچ بیمی بر آن‌ها نیست و هرگز نمی‌تواند چیزی این گروه را شکست دهد و توفیق از خداوند است (پیشین، ج ۳، ص ۲۸۳).

ب) استحاله استناد به قرآن کریم

از بررسی قسمت نخست این تحقیق می‌توان به این نتیجه رسید که قرآن در نظر حضرت علی علیه السلام از بالاترین جایگاه و مرتبه برخوردار است و می‌تواند مستند سخن قرار گیرد. اما نامه ۷۷ نهج البلاغه به گونه‌ای دیگر است و می‌تواند معنایی متفاوت القا کند. «لا تخصمهم بالقرآن فإن القرآن حمال ذو وجوه تقول و يقولون و لكن حاجبهم بالسنة فإنهم لن يجدوا عنها محيصا» (صبحی صالح، ۱۳۸۶، نامه ۷۷). از سفارشهای امام علیه السلام به «عبد الله بن عباس» هنگامی که وی را برای گفتگو نزد خوارج فرستاد. با آیات قرآن با آن‌ها مواجه نکن، چرا که قرآن (برای این لجوجان) تاب معانی مختلف و امکان تفسیر گوناگون دارد تو چیزی می‌گوئی و آن‌ها چیز دیگر (و سخن بجائی نمی‌رسد) لکن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن‌ها بحث نما که در برابر آن پاسخی نخواهند یافت (و مجبور به تسلیمند). تقریباً اکثر شارحین نهج البلاغه پیرامون نامه ۷۷ نهج البلاغه به طور مبسوط و یا مختصر بحث کرده و نکته جالب در این شروح اینکه نکاتی واحد بعنوان دلایل منع احتجاج به قرآن و تشویق به احتجاج با سنت به چشم می‌خورد. در ذیل به این نکات مشترک در ضمن شروح برخورد خواهید کرد:

۱. امام (ع)، ابن عباس را از احتجاج به قرآن با خوارج منع کرده است، و بر این مطلب به وسیله قیاس مضمی او را توجه داده است که صغرای آن: فان القرآن...تقول و يقولون است، یعنی: آیاتی که به وسیله آن‌ها با ایشان احتجاج می‌کنی ممکن است صراحت در مقصود نداشته باشند، بلکه این آیات، ظاهری دارند و تأویل‌های احتمالی چندی که ممکن است در مقام جدل، دستاویز آنان قرار بگیرد، و کبرای مقدّر آن چنین است: و هر چیزی که آن چنان باشد، در بحث و گفتگوی با آنان به نتیجه نمی‌رسد. آن گاه دستور داده است تا به سنت با ایشان استدلال کند، و بر این مطلب به وسیله قیاس مضمی توجه داده است که صغرای آن عبارت: فانهم لا يجدون عنها معدلا است، از آن رو که سنت، صراحت در مقصود دارد مانند حدیث نبوی (جنگ با تو یا علی جنگ با من است) و امثال آن. و کبرای مقدّر چنین است: و هر آنچه که خوارج راه گریز از آن نداشته باشند، برای استدلال با آن‌ها بهتر است (پیشین، ج ۵، صص ۳۹۷-۳۹۶).

۲. (لا تخصمهم) یعنی با آن‌ها احتجاج نکن ای ابن عباس (به وسیله قرآن) به این صورت که با آیات قرآن بر احقیق علی علیه السلام بر خلافت استدلال کنی و اینکه آنچه او انجام داده است مرضی خداوند بوده است (فان القرآن حمال) یعنی معانی مختلفی را حمل می‌کند (ذو وجوه) یعنی دارای احتمالات است پس هرگاه تو به (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم) استناد کنی با این بیان که امام علیه السلام از اولی الامر است پس اطاعت او لازم است تو را رد می‌کنند که ولی امر کسی است که در دین خدا حکمیت نکرده باشد، پس تو یک معنایی را می‌گویی و آن‌ها یک معنای دیگر را به حسب نظریات و امیال خودشان. (ولی با سنت با آن‌ها بحث کن) سنت‌هایی که از رسول خدا به جا مانده است مثل (علی با حق است و حق با علی است) پس آن‌ها هیچ راه فراری از آن ندارند زیرا سنت صریح است به خلاف قرآن، زیرا در قرآن خداوند به خاطر امتحان مردم آیات متشابه گذاشته است کما اینکه فرموده: و اخر متشابهات.... یعنی و آیات دیگر متشابه‌اند پس کسانی که در دل‌هایشان انحراف است به دنبال متشابه می‌روند تا فتنه بجویند و آن را تاویل کنند (حسینی شیرازی، ج ۴، ص ۲۵۵).

۳. این سخن را از لحاظ شرف و بلندی مرتبت نظیری نیست و این بدان سبب است که موضوعی از قرآن به ظاهر با یکدیگر متناقض به نظر می‌رسد، از قبیل آنکه جایی می‌فرماید «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و جای دیگر می‌فرماید «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» و نظیر این بسیار است. ولی سنت این چنین نیست و این بدان سبب است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره سنت از پیامبر می‌پرسیدند و توضیح می‌خواستند و اگر سخنی هم بر ایشان مشتبه می‌شد به رسول خدا مراجعه می‌کردند و می‌پرسیدند و حال آنکه در مورد قرآن چنان نبود و اگر سؤالی هم می‌شد، اندک بود و آن را به همان صورت و بدون آنکه بیشتر ایشان معانی دقیق آن را بفهمند می‌پذیرفتند و قدرت فهم آن به ایشان داده نشده بود، نه اینکه قرآن برای اهل آن غیر مفهوم باشد. وانگهی آنان برای احترام به قرآن و رسول خدا کمتر می‌پرسیدند و آیات قرآنی را همچون بسیاری از کلمات و نامهای مقدس به منظور کسب برکت می‌پذیرفتند، بدون آنکه احاطه به معنای آن پیدا کنند. از سوی دیگر چون ناسخ و منسوخ قرآن به مراتب بیش از ناسخ و منسوخ سنت و حدیث است، در مورد قرآن اختلاف نظر بسیار شد. میان اصحاب، افرادی بودند که گاه در مورد کلمه‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسیدند و آن حضرت هم آن را برای ایشان تفسیر موجزی می‌فرمود که برای سؤال کننده فهم کامل حاصل نمی‌شد. هنگامی که آیه مربوط به کلاله - که آخرین آیه سوره نساء است - نازل شد و در پایان آن هم می‌فرماید (خداوند برای شما بیان می‌کند که مبدا گمراه شوید)، عمر در باره کلاله از پیامبر پرسید که معنی آن چیست و پیامبر در پاسخ او فرمود: آیه صیف تو را کفایت می‌کند و هیچ توضیح دیگری نداد. عمر هم برگشت و دیگر نپرسید و مفهوم آن را نفهمید و بر همان حال باقی ماند تا درگذشت. عمر پس از آن می‌گفت: بار خدایا کاش روشن‌تر می‌فرمودی، که عمر نفهمیده است، در حالی که در مورد سنت و گفتگوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف این روش رفتار می‌کردند. به همین سبب علی علیه السلام به ابن عباس سفارش فرمود که با خوارج با سنت احتجاج کند نه با قرآن. اگر بررسی که آیا ابن عباس طبق سفارش امیر المؤمنین رفتار کرد می‌گوییم: نه، او با قرآن با ایشان مباحثه کرد، نظیر این آیه که می‌فرماید (حکمی از خویشاوندان مرد و حکمی از خویشاوندان زن گسیل دارید)، و گفتار خداوند در مورد کفره شکار برای شخص محرم که می‌فرماید (دو عادل از شما در آن مورد حکم کنند)، و به همین سبب بود که خوارج از عقیده خویش برگشتند و آتش جنگ برافروخته شد، البته با این احتجاج ابن عباس فقط تنی چند از خوارج از عقیده خود برگشتند. اگر بگوییم: مقصود از سنتی که فرمان داده است، ابن عباس با آن احتجاج کند چیست می‌گوییم: امیر المؤمنین علیه السلام را در آن مورد غرض صحیحی بوده و به سنت توجه داشته است. علی علیه السلام می‌خواسته است ابن عباس به خوارج بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «علی با حق و حق با علی است و هر کجا علی باشد، حق هم با او همراه است». و این گفتار رسول خدا که فرموده است: «بار خدایا دوست بدار هر کس را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن می‌دارد، یاری بده هر کس را که او را یاری دهد و خوار و زبون فرمای هر کس را که او را نصرت ندهد». و اخبار دیگری نظیر این اخبار که اصحاب آن را خود از دهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند و در آن هنگام گروهی از ایشان زنده و حاضر بودند و با نقل و تأیید ایشان حجت بر خوارج ثابت می‌شد. اگر ابن عباس چنان کرده بود و با آن اخبار با خوارج احتجاج می‌کرد و می‌گفت: مخالفت با چنین شخصی و سرپیچی از فرمان او به هیچ روی درست نیست، غرض اصلی امیر المؤمنین در چگونگی جدال با خوارج و اهداف برتر دیگری هم حاصل می‌شد، ولی کار آن چنان که او می‌خواست انجام نشد و جنگ بر آنان مقدر شد که همگان را از میان برد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵، ج ۷، صص ۲۲۴-۲۲۳).

۴. کتاب دارای احتمالات و وجوهی است که در سنت این احتمالات راه ندارد و هر آنچه که دلالتش بر مراد گوینده آشکارتر باشد احتجاج به آن اولی است و سنت پیامبر در ابطال مذهب خوارج از قرآن آشکار تر است؛ زیرا ایشان بر فساق و جانیان اقامه حدود کرد و حکم حدودی را که درباره مومنین است بر آنان اقامه کرد و این مطلب بر امت مخفی نبود و نزاعی در آن نبود زیرا همه آن را دیده بودند و احتجاج به چیزی که دیده شد اولی است (بیهقی کیدری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۹۸).

۵. این کلام (نامه ۷۷) در شرافت و برتری هیچ نظیری ندارد زیرا آیاتی که میتوان به آن احتجاج کرد نص در مطلوب نیست بلکه ظاهر است و تاویلاتی دارد که خوارج میتوانند هنگام مجادله به آن چنگ زنند و هرچه که اینگونه باشد غرض را حاصل

نمیکنند، پس هنگامی که او را از محاجه با قرآن نهی کرد به او امر کرد که با سنت محاجه کند زیرا آنان هیچ راه فراری از آن ندارند زیرا نص در مطلوب است مثل این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «ای علی جنگ با تو جنگ با من است و مانند آن» (خوئی، بی تا، ص ۳۵۳).

۶. سنت صراحت بیشتری در مقصود دارد محاجه با آن بهتر است تا محاجه با قرآن مانند این سخن «علی با حق است و حق با علی است هرکجا برود با او می‌رود» و مانند آن. (مجلسی، بی تا، ج ۳، ص ۳۱۸).

۷. از وصیت امیر المؤمنین علیه السلام است عبد الله بن عباس را وقتی که فرستاد او را برای احتجاج کردن بر جماعت خوارج (لا تخاصمهم بالقران فان القران حمال ذو وجه تقول و يقولون و لكن حاجهم بالسنة فانهم لم يجدوا محيص) یعنی محاجه مکن با ایشان با قرآن زیرا که بتحقیق که قرآن دربردارنده احتمالات و توجیهات بسیار است تو می‌گویی احتمالی را و می‌گویند ایشان احتمال دیگر را و لیکن محاجه کن با ایشان با حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل قول او که محاربه با تو یا علی محاربه با من است و مانند آن پس بتحقیق که نمی‌یابند ایشان از جانب حدیث پیغمبر صل الله علیه و آله جای خلاص شدنی (نواب لاهیجی، بی تا، ص ۲۹۲).

۸. گاهی پیش می‌آید که جماعتی از شیوخ فقه آیه ای از قرآن را بر وجوب فعلی استدلال میکنند و دیگران به همان آیه بر عدم وجوب همان فعل استدلال میکنند مثل آیه ششم از سوره مائده که در وضو وارد شده است و آیه ۲۴ از سوره نساء که در تحریم ازدواج با نسب و مصاهره و رضاع وارد شده است و دیگر آیات که نشان دهنده تاویلات مختلف قرآن است با وجود چنین آیاتی محاجه باقرآن سخت است اما در سنت احادیثی وجود دارد که نص است و می‌توان به آن استناد کرد مانند «خدایا هر که او را دوست می‌دارد دوست داشته باش و هر که دشمن می‌دارد دشمن بدار» و مانند آن از روایاتی که از اصحاب از دهان پیامبر شنیده بودند و گروهی از آن اصحاب باقی مانده بودند که به واسطه آنان حجت تمام شود. و حدیث علی با حق است که ترمذی آن را در صحیحش روایت کرده است کما اینکه در کتاب فضائل خمسه و صید الخاطر آمده است. اما حدیث من کنت مولاه از متواترات نزد شیعه و سنی است و ترمذی و ابن ماجه و ابن حنبل و نسائی و دیگران آن را روایت کرده‌اند (مغنیه، ۱۳۵۸، ج ۴، ص ۲۰۳).

۹. الفاظ قرآن با سیاق خاصی که دارند می‌شود بر معانی مختلفی حمل شود پس اگر یک نفر به یکی از این معانی متمسک شود و طوری آن لفظ را تفسیر کند که موافق خودش باشد خصم او متمسک به وجه دیگر می‌شود و به صورتی که مخالف باشد، آن را تفسیر میکند و این مطلب نسبت به متشابهات قرآن صادق است، نه نسبت به محکمت و واضحات قرآن و شاید آنچه که ابن عباس می‌خواسته به آن تمسک کند منحصر در آن قسم اول بوده است، اما سنتهای وارده در صحت مدعایش که دلالت کند علی علیه السلام در آنچه انجام میدهد حق است پس صریح و نص و کافی است در محکوم کردن خوارج. کما اینکه ابن ابی الحدید هم گفته است مراد این بوده که ابن عباس به خوارج این روایت از سنت را بگوید: علی با حق است و حق با علی است (هاشمی، ج ۲۰، ص ۴۰۸).

۱۰. محکم و متشابه قرآن: دلیل دیگری که از خود نهج البلاغه می‌توان استناد کرد اینکه قرآن دارای آیات محکم و متشابه است و تاویلات گوناگون دارد و هرکس جوری آن را تاویل می‌کند. متشابهات (و آنچه مبهم است) باید در پرتو (محکمت) کتاب خدا روشن گردد، و بندگان به آنچه در دل دارند پاداش داده می‌شوند (صبحی صالح، ۱۳۸۶، خطبه ۷۵).

نتیجه گیری

حضرت علی علیه السلام با توجه به شناخت کاملی که از قرآن کریم و سنت رسول خدا داشتند به این نکته واقف بودند آیات قرآن کریم گاه صراحت در مقصود ندارند و خوارج که دل‌هایشان منحرف بود قطعاً به آیات متشابه قرآن برای فتنه جویی

استفاده می‌کردند و بحث با آنان از قرآن به نتیجه نمی‌رسید و از طرفی حضرت نسبت به سنت شناخت کامل داشتند و می‌دانستند به خاطر صراحتی که سنت دارد، هیچ کس را راه فراری از آن نیست. واز سوئی دیگر در سنت پیامبر بارها بر حق بودن و ولایت حضرت علی علیه السلام تاکید شده بود مانند (علی با حق است و حق با علی است) یا خطبه غدیر که هیچ گریزی از آن نیست و یا مانند حدیث یوم الانذار. اکثر شارحان نهج البلاغه منظور امیرالمومنین را این دانسته اند که ابن عباس به جای استفاده از آیاتی که می‌تواند تاویل مختلف داشته باشد این روایت را برای خوارج یاد آور شود که (علی با حق است و حق با علی است). می‌توان نتیجه گرفت که منع حضرت از احتجاج با قرآن ناتوانی قرآن در هدایت خوارج نیست بلکه دلیل این منع این بود که ابن عباس سخنانی از پیامبر در مورد حضرت بگوید تا مقام و جایگاه حضرت را بعنوان جانشین بعد از پیامبر و وجوب اطاعت از او بعد از رسول خدا را به خوارج گوشزد کند تا شاید هدایت شوند زیرا رسول اکرم و ائمه اطهار دلسوز ترین افراد نسبت به انسان‌ها هستند. دلایلی احتمالی که حضرت علی علیه السلام بخاطر آن ابن عباس را احتجاج با قرآن در جدال با خوارج بازداشت و به او توصیه کرد با سنت رسول اکرم صل الله علیه وآله با آن‌ها مواجه کند به شرح ذیل است که به جهت اختصار از توضیح این دلایل خودداری می‌کنیم:

- ۱- احتمال صراحت در مقصود نداشتن برخی آیات قرآن کریم مانند (لیس کمثله شی).
 - ۲- احتمال به نتیجه نرسیدن بحث با خوارج از طریق قرآن کریم.
 - ۳- احتمال معنی کردن و تاویل آوردن برای قرآن بر حسب امیال و نظرات فردی.
 - ۴- صراحت در مقصود نداشتن سنت مانند این روایت که (علی با حق است و حق با علی است) که هیچ جای بحثی باقی نمی‌گذارد.
 - ۵- تاویلات گوناگون داشتن قرآن که هر کس یک تاویل آن را بیان می‌کند.
 - ۶- وجود آیات متشابه در قرآن که منظور آن‌ها مشخص نیست.
 - ۷- براساس گفته قرآن کسانی که دل‌هایشان انحراف دارد به دنبال آیات متشابه می‌روند که خوارج می‌توانند مصداق این آیه باشند.
 - ۸- اصحاب، مشتهبات سنت را از شخص پیامبر می‌پرسیدند اما مشتهبات قرآن را به جهت احترام به رسول خدا و قرآن سوال نمی‌کردند و آیات را فقط به جهت تبرک یاد می‌گرفتند.
 - ۹- عدم فهم کامل افراد از قرآن کریم.
 - ۱۰- لجاجت در استفاده از تاویل‌های قرآن کریم.

منابع و مآخذ:

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- آملی، عزالدین جعفر بن شمس الدین، ۱۳۵۵، شرح نهج البلاغه، مشهد: آستان قدس رضوی.
- بحرانی، میثم ابن علی بن میثم، ۱۳۶۶، اختیار مصباح السالکین، مشهد: آستان قدس رضوی.
- بحرانی، میثم بن علی ابن میثم، ۱۳۵۷، شرح نهج البلاغه، مترجم حبیب الله روحانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- بیهقی کیزری، قطب الدین محمد بن حسین، ۱۳۷۵، قم: بنیاد نهج البلاغه.
- حسینی شیرازی، سید محمد، بی تا، توضیح نهج البلاغه، تهران: دارالتراث شیعه.
- خوئی، ابرهیم بن حسین، بی تا، الدرہ النجفیه، بی جا، بی چا.
- شوشتری، محدثی، ۱۳۷۶، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- عزالدین، ابو حامد ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵، جلوه تاریخ در شرح نهج لبلاغه، مترجم محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی.
- عزالدین، ابوحامد بن ابی الحدید، ۱۳۳۷، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- فرید خراسانی، علی بن زید بیهقی، ۱۳۶۷، معارج نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مجلسی، محمدتقی، بی تا، شرح نهج البلاغه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مدرس وحید، احمد، بی تا، شرح نهج البلاغه، قم: ناشر مولف.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۳۵۸، فی ضلال نهج البلاغه، بیروت: دارالعلم للملایین.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵، پیام امام و شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، تهران: دارالمکتب الاسلامیه.
- موسوی، سیدعباس، ۱۳۷۶، شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالرسول الاکرم.
- نواب لاهیجی، محمدباقر، بی تا، شرح نهج البلاغه، تهران: نشر اخوان کتابچی.
- هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبه الاسلامی.